

تحلیل فکری - سیاسی سده‌های دهم، یازدهم و دوازدهم هجری

محمدعلی فتح‌الهی*

تاریخ دریافت: 1392/9/17

تاریخ تأیید: 1392/9/30

سیاست متعالیه

- سال اول
- شماره دوم
- پاییز 92

چکیده‌های
عربی و انگلیسی
(133 تا 146)

چکیده

اگر قرن دهم هجری را عرصه تجدید حیات سیاسی و فکری برای تأسیس نظام عرفی کشور - ملت بنامیم، قرن یازدهم عبارت از تفصیل آن اجمال و باعث وضوح و روشنی آن نظام در همه حوزه‌های سیاسی و فکری و اجتماعی می‌باشد. بر این اساس شاهد مرزبندی‌ها و تعارض‌های گوناگون ذهنی و فکری هستیم که هر کدام مدعی رهیافتی مستقل برای اداره زندگی می‌باشند. اما فضای قرن دوازدهم معطوف به جستجوی راه‌های اعتدالی با تکیه بر عمل‌گرایی است و نوعی گریز از تنازعات پیشین را نشان می‌دهد.

واژه‌های کلیدی: قرن دهم، قرن یازدهم، قرن دوازدهم، عرف، ملیت، شیوه اعتدالی، اصولی و اخباری

* استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی fathollahi@ihcs.ac.ir

نگاه کلی و تحلیلی به وقایع اتفاقی در یک قرن می‌تواند کمک شایانی برای شناخت آن وقایع و همچنین تحول صورت گرفته در طی قرون را بکند. این مهم به خصوص در مورد سده‌های معاصر که فضای عمومی و مشترکی را در هر یک از آنها شاهدیم، ضروری‌تر می‌نماید. مقاله حاضر در پی آن است که تصویری کلی از فضای فکری و سیاسی حاکم بر ایران در سده‌های دهم، یازدهم و دوازدهم هجری قمری ارائه دهد. شروع قرن دهم هجری با نهضت تاریخی صفویه توأم بود و روی کار آمدن این سلسله باعث ایجاد تغییرات بنیادینی در صحنه سیاست داخلی ایران و همچنین جهان اسلام گردید. مجموع تحولات عمیقی که در طی قرن دهم اتفاق افتاد، به نوعی نتیجه یک فرایند تاریخی به درازای تاریخ اسلام بود و همچنین چهره آینده سیاسی و اجتماعی و دینی کشور ایران را جهت داد و به عبارت دیگر عصر جدید جوامع اسلامی را به وجود آورد.

بدین ترتیب نگاهی کلی به وقایع سیاسی و فکری این قرن، می‌تواند شناخت ما را از سطح رشد و تکامل جوامع اسلامی و به خصوص ایران اسلامی عمیق‌تر نماید و از طرف دیگر، مقدمه‌ای برای شناخت فضا و روح حاکم بر قرون آتی در ایران باشد. اگر سده دهم مبدأ تحولات دوران جدید باشد، طبیعتاً قرن یازدهم تفصیلی بر آن است و قرن دوازدهم معطوف حل مشکلات جدیدی می‌شود که در نتیجه این تحولات حادث می‌گردد. در این مقاله، طرح مباحث به اجمال بوده و هر کدام از آنها می‌تواند انگیزه‌ای برای مطالعات مفصل و عمیق‌تری در این باره باشد.

قرن دهم و تشکیل حکومت صفوی

نهضت صفویان را می‌توان آغازگر دوران جدیدی در تاریخ ایران اسلامی دانست. ظهور مفاهیم سیاسی و همچنین شکل‌گیری نهادهای سیاسی و اجتماعی و دینی جدید در این دوره باعث شد که روزگار صفویان از ادوار گذشته ایران ممتاز گشته و اهمیتی فوق‌العاده و سرنوشت‌ساز در تاریخ ایران پیدا نماید. حکومت صفویه را که در آغاز قرن دهم شکل گرفت می‌توان یک حکومت عرفی دانست. البته این تلقی عرفی به این معنا نیست که آن حکومت را ادامه همه حکومت‌های قبلی به حساب آورده و ویژگی‌های منحصر به فردش را ملاحظه نکرد و فصل جدیدی را که در سیاست ایرانی باعث شده است نادیده گرفت. در واقع باید گفت که حکومت‌های قبل از صفویه، فاقد ویژگی عرفی بوده است، چراکه اصولاً توصیف حکومت‌ها به عرفی بودن یا نبودن، مفهوم و امری جدید بوده و نمی‌توانست در دوره قبل از آن، که سیاست اجتماعی نشده بود، مصداق داشته باشد. به تعبیری دیگر، عرفی بودن سیاسی را می‌توان به معنای اجتماعی شدن سیاست تلقی کرد.

حکومت‌های قبل از صفویه که عمدتاً به واسطه طوایف و سلسله‌هایی از حوزه ماوراءالنهر چون غزنویان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان و سپس ایلخانان مغول و ترکمانان تشکیل شده بود، ارتباط عمیق اجتماعی با جامعه ایرانی نداشتند و با اتکای بر سنت‌های عرفی و شرعی، روی کار نیامده بودند؛ اصولاً این حکومت‌ها در صدد پیگیری سیاستی اجتماعی نبودند و چنین انتظاری نیز از آنها وجود نداشت.

البته حکومت‌های مذکور بی‌مناسبت با مبانی عرفی و شرعی جامعه نبودند، هر چند که مبانی اقتدارشان غیر از آن بود. در صورتی که عرفی بودن حکومت، مستلزم ابتدای حکومت بر موازین شرعی و عرفی یک جامعه و کسب اقتدار از ناحیه آن می‌باشد. حکومت‌های عرفی ارتباط عمیقی با باورها و اعتقادات عامه برقرار می‌کنند و بدین سان حکومت عرفی نمی‌تواند در تعارض با دین قرار گیرد و بلکه به طور منطقی باید در پی تقویت دین باشد که صفویه نیز چنین بودند.

نخستین اقدام شاه اسماعیل صفوی پس از سلطنت، رسمیت دادن به مذهب تشیع بود و هدف حکومت خود را ترویج مذهب حقه و اجرای احکام دین مبین اعلام کرد. دعوت از علمای دینی عتبات و جبل عامل نیز در این راستا صورت گرفت و حمایت از علمای دینی، به عنوان یک وظیفه حکومتی، در دستور کار صفویه قرار گرفت. این ویژگی مهم حکومت صفوی به‌خوبی نشان می‌دهد که اگر حکومتی واقعاً با موازین عرفی شکل بگیرد، قدرت سیاسی خود را در راه تقویت مبانی دینی صرف خواهد کرد. قدرت عرفی اگر شکل بگیرد در نهایت خود به اجرای شریعت اقدام می‌کند. آن چیزی که در لسان ملاصدرا به گونه «نهایت و غایت سیاست، اطاعت از شریعت است» بیان شده است (صدرالمآلهین، 1389: 496).

حکومت عرفی غیرمکتفی بالذات می‌باشد؛ به عبارتی، کمال وجودی خود را ندارد و نمی‌تواند نیازهای حکومتی را با ساختار عرفی خود هماهنگ سازد و نیازمند نیرو و ساختاری ماورای خود می‌باشد که نیل او به کمال را میسر سازد. اگر یک حکومت عرفی دعوی استقلال و مکتفی بالذات بودن نماید، ادعای باطلی کرده که او را غاصب خواهد نمود. نظام شریعت است که باعث می‌شود که نظام عرفی به کمال لازمش برسد.

شیخ صفی یک تشکیلات عرفی راه انداخت. او قدرت را اجتماعی می‌دید و قدرت عرفی را پی‌ریزی می‌کرد. عرفی که همان عرفان تجسم یافته بود. او به قدرت، نگاهی عمیق داشت و قدرت را در تحمل بار مسئولیت مردم و پدری کردن برای آنها می‌دید. شیخ صفی عالمی بود که دنبال قدرت هم می‌رفت. درست است که علم، قدرت پیدا نمی‌کرد، ولی عالم، قدرتمند می‌شد و قدرت را در خانواده خود به ارث گذاشت.

حکومت صفوی را می‌توان یک حکومت روحانی یا حکومت یک خاندان روحانی نیز نامید. اقبال به خاندان روحانی که در سنت ایرانی سابقه داشت و نمونه بارز آن را در حمایت ایرانیان از بنی‌هاشم و خلافت بنی‌عباس می‌توان دید، این بار با حال و هوای ویژه و جدیدتری نمایان گردید. این تجربه جدید توأم با اجتماعی شدن سیاست بود و نقش افکار عمومی را در تحولات سیاسی نشان می‌داد.

بدین ترتیب روی کار آمدن صفویه در ایران، بیش از آنکه به توانمندی‌های این خاندان برگردد، حاصل ظرفیت‌ها و ویژگی‌های جامعه اسلامی ایرانی بود که فضایی را مناسب حکومت یک خاندان روحانی تدارک می‌کرد که به ارادت‌های مردمی استوار بوده و می‌توانست نزدیک به دو قرن و نیم تداوم یابد. ارادت به این خاندان روحانی، تا حدی است که همه دعاوها برای قدرت، در سطوح پایین‌تر و در زیر سایه حکومت این خاندان اتفاق می‌افتد و اتحاد و اقتدار ملی را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد.

نکته جالب اینکه در منازعات کسب قدرت که توسط طوایف و قبایل قزلباش انجام می‌گردید، حضور و مشارکت عامه مردم دیده نمی‌شود. رؤسای طایفه‌ها نمی‌توانند مردم عادی را برای منازعات خود بسیج نمایند. سعی عمومی مردم هم بر این است که خود را از این درگیری‌ها دور نگه داشته و ارادت خود را معطوف حکومت روحانی و اساس استقلال کشور کنند. این وضعیت را برای بعد از صفویه هم شاهد هستیم.

پس از واقعه ولایت‌عهدی امام رضا علیه السلام (فتح‌الهی، 1391: 47-48) که عنصر ایرانی نسبت به ساختار و دینی بودن حکومت بنی‌عباس دچار تردید گردید و جایگاه سیاسی و نظامی خود را به ترکان مهاجر ماوراءالنهر داد و پس از حمله مغول که این وضعیت تاریخی را خاتمه داد، در عصر صفویه، نخستین بار بود که ایرانیان امکان می‌یافتند که در حکومت مشارکت جدی داشته باشند و تردیدهای تاریخی نسبت به این مشارکت را مرتفع نموده و نظامی ملی و ایرانی بر پایه تشیع را در عرصه سیاست تجربه کنند.

صفویه نیز با اینکه نظام سیاسی خود را چون خلافت عباسی بر اندیشه حکومت خاندان روحانی استوار کرده بودند و زمینه آن را داشتند که بسان آنان، خود را در مقام مشروعیت‌دهی قرار داده و با همه حکومت‌های شیعه و سنی، رابطه ارشادی داشته باشند، اما اقدام آنها برای تأسیس حکومت ملی بر اساس تشیع، توانست فصل جدیدی را در سیاست و روابط بین‌الملل اسلامی ایجاد نماید. تصمیم راهبردی صفویه در آن مقطع تاریخی، فداکردن جایگاه روحانی فرامذهبی خود و اتخاذ یک موقعیت ملی شیعی بود. دیگر دولت‌های اسلامی هم در پی آن آمدند که راه و رسم حکومت‌های ملی را در پیش گرفته و برای خود عقبه‌های اعتقادی و سیاسی و اجتماعی تدارک نمایند.

شاهان صفوی علی‌رغم آنکه چون خلفای عباسی صاحب مسند و مرجع شریعت نبودند، ولی حرمت و قداستی که در نتیجه ترویج دین و شریعت و مقام ارشاد برای خود کسب کرده بودند بی‌سابقه بود. آنها احترامی فوق سلطنت پیدا کرده بودند، ولی مقام امامت ملت و شریعت را نداشتند که بر مذهب شیعه و در زمان غیبت امام عصر (عج)، جایگاه فقها و مجتهدین بود.

قرن دهم هجری را می‌توان قرن محقق کرکی و شاگردانش نیز نامید (برای اطلاعات بیشتر ر.ک: سبحانی تبریزی، 1382؛ فرهانی منفرد، 1377). حضور آنها در ایران به کلی چهره کشور را دگرگون کرده و شکوه و عظمتی را برای شیعه به ارمغان آورد که تا آن زمان دیده نشده بود. نظام فقاہت شیعه، حکومت صفوی را ماده‌ای مناسب برای تحقق صورت سیاسی خود تشخیص داد. این مهم را محقق کرکی انجام داد که مهم‌ترین نظریه‌پرداز فقهی و سیاسی شیعه در قرن دهم محسوب می‌شود. او با از بین بردن بدعت‌ها، اصلاح رفتارهای دینی و بنای سنت‌های شرعی، باعث پیدایش هویتی گردید که پایه اصلی ملیت ایرانی بود.

بعد از محقق بارگاه قدسی، خواجه نصیرالدین محمد طوسی، هیچ‌کس در اعلام مذهب جعفری و ملت ائمه اثنی‌عشری زیاده از آن حضرت سعی نمی‌کرد و در منع و زجر فسقه و فجره، قلع و قمع قوانین مبتدعه و در ازاله فجور و منکرات و ارائه خمور و مسکرات و اجرای حدود و تعزیرات و اقامت فرائض و واجبات و اوقات جمعه و جماعات و احکام صیام و صلوات و تفحص احوال امامان و مؤذنان و اندفاع شرور مفسدان و موذیان و انزجار مرتکبان فجور به حسب المقدور مساعی جمیله به ظهور رسانید و عامه عوام را به تعلیم شرایع احکام اسلام ترغیب و تکلیف نمود» (روملو، 1357: 248-249).

تربیت نسل برجسته‌ای از فقیهان و علمای ایرانی که با شور و حرارت، پرچم رهبری علمی و اجتماعی مکتب تشیع را به دوش گرفتند، کار سترگ محقق کرکی بود. حفظ استقلال و در عین حال همکاری بر طبق مصالح اسلامی با دولتیان، که خط‌مشی این عالم بزرگ بود، بسط یدی را برای فقهای شیعه به ارمغان آورد که تا آن زمان بی‌سابقه بود، به طوری که حکومت عرفی صفوی نتواند خارج از حد و اندازه خود در امور دینی دخل و تصرف کرده و رابطه فرودستانه آن نسبت به دین و همچنین جایگاه و تفوق سیاسی و اجتماعی دین در جامعه محفوظ بماند. در واقع با تلاش‌های تعیین‌کننده محقق کرکی بود که شکل‌گیری جامعه جدید ایرانی با پذیرش تفوق و ولایت دین و فقاہت صورت پذیرفت و سنگ بنای ملیتی دینی در ایران نهاده شد.

شکل‌گیری ملیت دینی و تأسیس کشوری روحانی و مقدس در ایران، جغرافیای سیاسی جهان اسلام را تغییر داد و قرن دهم هجری را به عصر بلوغ و تجدید حیات اسلامی

و شیعی تبدیل کرد. همان طور که اشاره شد، ویژگی عمده این رشد و بلوغ را می توان در عرفی شدن زندگی سیاسی و اجتماعی و پیوند آن با نظامات شرعی دانست.

عناصر چنین تجدید حیاتی در گذشته وجود داشت. سیاسی شدن تصوف، به هم ریختگی ناشی از حمله مغولان و سپس از بین رفتن تعصبات مذهبی و رواج تساهل، حکومتی شدن دستگاه فقه شیعی توسط بزرگانی چون علامه حلی و شهید اول، حضور فعال ترکمانان و قزلباش در صحنه سیاست که به نوعی میراث اهل فتوت را با خود داشتند، همه از عواملی بود که در پیدایش این تجدید حیات سیاسی، فرهنگی و مذهبی مؤثر بودند.

پیامد حکومت ملی صفویه در ایران، تشکیل امپراتوری عثمانی در غرب جهان اسلام و امپراتوری مغولی هند و حکومت ملی - مذهبی ازبکان در شرق عالم اسلامی بود. عثمانیان که عمدتاً بر مناطق غربی و مرکزی ترکیه فعلی مسلط بودند، پس از تشکیل حکومت صفوی، ابتدا مناطق شرقی ترکیه فعلی و عراق را از دست صفویه و سپس مصر و شام و حجاز را نیز از تصرف ممالیک خارج کرده و امپراتوری خود را به وجود آوردند.

امپراتوری مغولی هند هم علی رغم سنی بودن آن، با مساعدت های صفویه شکل گرفت و ازبکان هم در تداوم رقابت های قدیمی فرزندان جغتای با ایلخانان ایران و همچنین رقابت های مذهبی آل کورت با سربداران، رنگ ملی به منازعات خود با صفویه دادند.

بدین سان قرن دهم هجری، عرصه جوش و خروش های ملی گرایانه در کشورهای مختلف اسلامی شده و تفاخرات و تنازعات فرهنگی، مذهبی، سیاسی و اجتماعی را در میان آنها به اوج خود رساند. استدلال بر حقانیت خود و مذمت رقیبان تا به آنجا رسید که عثمانیان نوکران خود را پادشاه (پاشا) نامیدند و صفویه هم کنیزان خود را با لقب سلطان مفتخر کردند. عثمانی ها تاریخ تأسیس حکومت صفوی را بر طبق حروف ابجد و به تلفظ فارسی (مذهب ناحق) اعلام نمودند و در ایران آن را با تلفظ عربی (مذهبنه حق) خواندند. پایان قرن دهم، مرزبندی های کامل سیاسی، عقیدتی و جغرافیایی را به وجود آورد و زمینه را برای تحولات پیچیده تری در جوامع اسلامی فراهم کرد.

قرن یازدهم

قرن یازدهم با پایتختی و مرکزیت اصفهان شروع می شود. تلاش های مصرانه اصفهانیان در سال های قبل، بالأخره این مهم را میسر نمود و فصل جدیدی را در تاریخ سیاسی، اجتماعی، علمی، فرهنگی و تمدنی ایران گشود.

درونگرایی و قدرت صوفیان صفوی با روحیه برونگرایی زندگی اصفهانی جمع شد و توانست جلوه های جدیدی از ظرفیت های اجتماعی ایرانی را بروز دهد. عدم سلطه صوفیان و قزلباشان بر این شهر، نه تنها تحمل و پذیرش نوع دیگری از زندگی شهری را برای آنها

رقم می‌زد، بلکه مقدمه‌ای نیز برای حذف تاریخی آنها از صحنه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و حتی نظامی بود. دوره‌ای است که صوفیان، اضمحلال تاریخی خود را در ایران تجربه می‌کنند. البته رقابت‌های قدرت پس از شاه طهماسب و تا سلطنت شاه عباس اول باعث ضعیف‌تر شدن قزلباشان شده بود و آنها که از میراث صوفیانه دو تا چهار قرن پیش از آن بهره‌مند بودند با شروع قرن یازدهم در سرایشی اضمحلال قرار گرفتند.

در فضای کثرت‌گرایی اصفهان است که جدایی و تقابل بین تشیع و تصوف خودنمایی کرده و مجالی برای ضدیت با تصوف پیدا شد. آن چیزی که در نظام وحدت‌گرایی صفوی دیده نمی‌شد و مرشد کامل، پرچم‌دار تشیع نیز بوده و علمای دین را حمایت می‌کرد و همه چیز بر محور شاه صفوی وحدت می‌یافت. بدین ترتیب هر مقدار که به اواخر قرن یازدهم نزدیک‌تر می‌شویم، جریان ضد تصوف فعال‌تر شده و با تصوف به‌عنوان یک جریان سنتی مقابله می‌شود (جعفریان، 1366).

این قرن شاهد نمود عرفای غیرحزبی و به تعبیری غیرصوفی و غیر وابسته به سلاسل صوفیانه نیز می‌باشد. عالمان عارف مسلک دوره‌میانی صفوی، همزمان با دفاع از شرع و روش‌های اخلاقی و عرفانی، شروع به انتقاد از صوفیه بازاری می‌کنند.

فضای بحث و جدل شهر اصفهان، محیط مناسبی را هم برای فعالیت‌های علمی و رشد جایگاه علما ایجاد می‌کند و پایان سلطنت شاه عباس اول، شروعی برای قدرت گرفتن علما و موضع جسورانه و فعال آنان در برابر نهاد سلطنت بود؛ دوره جدیدی در حکومت صفویه شکل گرفت که با روی کار آمدن نسل جدیدی از سیاستمداران و علما همراه بود که اوج آن را در سلطنت شاه عباس دوم (1052-1077) می‌توان دید که روابط حسنه‌ای با علما داشت. این دوره با اقبال به اخباریان و نیز فشار بر صوفیان شناخته می‌شود و در این دوره است که قزلباشان از اریکه قدرت به زیر آمدند.

وزارت شخصیت بارزی چون خلیفه سلطان (سلطان‌العلماء) در سال 1055 واقعه مهمی بود که تغییر اساسی در سیاست ایران ایجاد کرد. او حسین بن رفیع‌الدین محمد مرعشی (1000-1064) از سادات مرعشی آمل، داماد شاه عباس اول و از علمای دینی بود که صاحب تألیفات و دارای کرسی تدریس نیز بود. وی که پس از دوران محنت شاه صفی، مجدداً وارد عرصه سیاست شده بود، در پیدایش فضای مساعد سیاسی، فرهنگی و اجتماعی عصر شاه عباس دوم - که می‌توان آن را عصر طلایی فرهنگی صفویه نامید - نقش تعیین‌کننده داشت. در زمان او شیخ علی نقی کمره‌ای (م 1060) صاحب کتاب همم‌الثواقب شیخ‌الاسلام اصفهان شد و در این دوره جدید است که حوزه درس مولی محمد تقی مجلسی (م 1070) و دامادش مولی صالح مازندرانی (م 1080) گرمابخش محافل علمی گردید. ملا عبدالرزاق لاهیجی (م 1071)، فلسفه صدرایی را محافظت می‌کرد و ملا محمد خلیل قزوینی

(م 1089) که اخباری و مخالف فلسفه و تصوف بود، شرح بر اصول کافی می‌نوشت. همچنین در این زمان است که محقق سبزواری (م 1090) صاحب کتاب روضه‌الانوار عباسی که یک سیاست‌نامه مبتنی بر فقه شیعی است، به امامت جمعه اصفهان مشغول گردید و ملا محسن فیض کاشانی (م 1091) صاحب مجموعه روایی وافی هم، از شخصیت‌های شناخته شده این دوره است که شاه عباس دوم با هر دوی اینها صمیمیت داشته است. مولی محمد طاهر قمی (م 1098) که مشرب اخباری دارد، شیخ الاسلام و امام جمعه قم در اواخر قرن یازدهم بود. در نهایت باید از محقق خوانساری (م 1098)، شوهر خواهر محقق سبزواری، یاد کرد که تنفیذ سلطنت شاه سلیمان صفوی را انجام داد. قاضی سعید قمی (م 1103)، عارف و فیلسوف بزرگ، هم از چهره‌های شاخص این دوره می‌باشد که همچون استادش ملا رجبعلی تبریزی (م 1080) مورد احترام شاه عباس دوم بود.

توجه به احادیث و نوشتن شرح بر آنها و همچنین اهتمام زیاد به جمع‌آوری اخبار و تدوین دائره‌المعارف‌ها و مجموعه‌های بزرگ روایی مانند وسائل‌الشیعه و بحارالانوار توسط بزرگانی چون شیخ حرّ عاملی (م 1104) و علامه مجلسی (م 1110) از مختصات این دوره می‌باشد، به طوری که این مقطع تاریخی را به عصر دائره‌المعارف‌نویسی تبدیل نمود.

مجموعه چنین شخصیت‌های برجسته سیاسی، اجتماعی و علمی که در این مقطع تاریخی گرد آمده بودند و آرامشی که در عرصه سیاست خارجی و داخلی پدید آمده بود، رونق تمدن عصر صفوی را به ارمغان آورد. احساس می‌شد که همه چیز، در جای خود قرار دارد و نظم اجتماعی و تمدنی شایسته‌ای شکل گرفته است. پس از ظهور هویت و ملیت شیعی در ایران که در قرن دهم پیدا شد، اینک مذهب تشیع توانسته بود که توانایی‌های خود را در عرصه تمدن‌سازی نیز نمایان سازد. بدین ترتیب همه حوزه‌های تمدنی آن دوره را با حال و هوای شیعی می‌توان مشاهده کرد.

قرن یازدهم، قرن وضوح و روشنایی در همه عرصه‌های زندگی فرهنگی، علمی، سیاسی و اجتماعی می‌باشد که منجر به ایجاد مرزبندی‌هایی نیز در آن عرصه‌ها می‌گردید. مرزبندی‌های ملی در سیاست خارجی و همچنین بین تشیع و تصوف در عرصه داخلی، از مهم‌ترین آنها بود.

مرزبندی‌های علمی را هم می‌توان از مشخصه‌های این دوران دانست. در این مقطع، اختلاف‌نظرها و گرایش‌های مختلف در حوزه‌های علمی نیز رخ نموده و صف‌بندی‌های مبتنی بر این گرایش‌ها مشخص‌تر گردید. در حوزه فلسفه دوران امر بین اصالت وجود یا اصالت ماهیت مطرح گردید و طرفداران اصالت ماهیت از اصحاب اصالت وجود جدا شدند. میرداماد که خود این بحث را آغاز کرده بود، طرفدار اصالت ماهیت شد و برعکس شاگرد برجسته او یعنی ملاصدرا، نظام فلسفی خویش را بر اصالت وجود بنا کرد. در حوزه

فقه و اصول نیز دو گرایش عقلی و اخباری (حس گرای) (استرآبادی: 256-260) با هدف یکسانی شکل گرفت.

هر گروهی از ظنّ خود با واقعیت مواجه شد و هر گرایش فکری در واقع رهیافتی برای مدیریت امور زندگی تلقی گردید و مظهری برای این عصر جدید بود. البته اینها دعوای اهل مدرسه بود که رونق بازار اهل علم و مباحث ذهنی را نیز نمایان می کرد و به نوعی می توانست نشان دوری از واقعیات عینی جامعه نیز باشد.

وجود دو دیدگاه فقهی جدی و معارض در حوزه های علمی، ویژگی قرن یازدهم هجری است. هر دو دیدگاه هم از ناحیه فقیهانی بی ارتباط با حوزه حکومتی صفویان ارائه شده است. البته بعدها تأثیر خود را بر حوزه های علمی داخل ایران هم گذاشت و این اختلاف را تحمیل نمودند. هر چند که تلاش فقیهان، در داخل حوزه حکومت صفوی بر آن بوده است که بتوانند مشی معتدل خود را در این معارضه حفظ کنند.

شاید بتوان پیدایش این دو جریان متعارض را نوعی واکنش به حرکت جدیدی دانست که بعد از سقوط خلافت عباسی و توسط بزرگانی چون علامه حلی، شهید اول و محقق کرکی، برای همکاری با حکومت های وقت (ایلخانان، سرداران و صفویه) جهت نشر مذهب حقه امامیه صورت گرفت. لذا باید گفت که جریان عقلی و اخباری گری در بدو پیدایش خود و در زمان صفویه، نه تنها به عنوان مؤید دستگاه صفوی تلقی نمی شد، بلکه شاید در بعضی موارد هم می توانست نوعی انتقاد به آن دستگاه به حساب آیند. در این راستا عدم اجابت دعوت صفویان توسط محقق اردبیلی و شاگردانش، قابل توجه است.

گرایش عقلی به وسیله محقق اردبیلی در نجف اشرف پی ریزی و به وسیله شاگردان برجسته اش مانند حسن بن زین الدین (صاحب معالم) و محمد بن علی عاملی (صاحب مدارک) دنبال شد. در این گرایش، سخت گیری زیادی در پذیرش احادیث به عمل می آمد، به طوری که دقت های زیاد شهید ثانی باعث محدودیت فقه در دلیل سنت شده بود و باعث گردید که اخباریان به شدت بر مجتهدان و اصولیان بتازند. به نظر می آید حرکت شهید ثانی در شناسایی سخت گیرانه حدیث بود که باعث شد میرزا محمد علی استرآبادی در رجال خود شیوه خاصی را در پیش گرفته و ابداع نماید و بعدها در دامادش محمد امین استرآبادی نیز تأثیر بگذارد.

ملا محمد امین استرآبادی شاگرد صاحب معالم و صاحب مدارک بوده و از آنها اجازه اجتهاد داشت. او در پی مشاهده غربال شدن احادیث به وسیله شهید ثانی و خصوصاً شیخ حسن عاملی و سید محمد موسوی عاملی، به مقابله با مجتهدان و اصولیان پرداخت و بر آنان تا سر حد تکفیر تاخت. او علامه حلی را به دلیل نوآوری هایش کوبید.

به هر حال وجود دو گرایش اخباری و عقلی در حوزه‌های علمی شیعه را می‌توان یکی از مشخصه‌های اصلی قرن یازدهم هجری به حساب آورد. وجود این دو رهیافت پژوهشی و تعارضات بین آنها نه تنها خللی در رشد و توسعه علمی و اجتماعی ایجاد نمی‌کرد، بلکه با رفع ابهامات باعث شور و هیجان بیشتری شده و نوآوری‌هایی را هم به وجود می‌آورد. هر چند که می‌توان گفت همه این دوگانگی‌ها و تعارضات علمی در عرصه مباحث ذهنی صورت می‌گرفت و آرامش موجود و نبود بحران‌های سیاسی و اجتماعی، زمینه لازم برای چنین مباحثی را فراهم کرده بود.

اواخر قرن یازدهم و اوایل سده بعدی، شاهد کمال این دو شیوه تحقیقات علمی بود؛ اما پس از آن، تحولات سیاسی و اجتماعی مهمی که پیش آمد، جامعه علمی را تحت تأثیر قرار داد و درگیر بحران‌های پیداشده نمود. نیازهای عینی اجتماعی نیز بی‌حاصلی چنان صف‌بندی‌های غیرمنعطف را آشکار نمود و زمینه را برای پیدایش راه حل‌های اعتدالی مهیا کرد.

قرن دوازدهم و طرح جامعه فقهی

قرن دوازدهم هجری، عصر دوری از اختلافات و کوشش برای پیدا کردن حالت اعتدالی بود؛ قرن عمل بود، به طوری که الزامات زندگی عینی و مادی خودنمایی می‌کرد و به عبارتی قرن مادی‌گرایی بود. نادرشاه مظهر این مادی‌گرایی بود. او تجلی قدرت مادی واقعی را در نیروی نظامی می‌دانست و توجیهی برای حکومت غیرنظامیان و از جمله خاندان صفوی نمی‌دید. سقوط صفویه و روی کار آمدن افغان‌ها و نادرشاه، باعث شد که مظاهر مادی قدرت، نمایان‌تر شده و بافته‌های ذهنی مربوط به قداست صفویان رنگ ببازد. صفویه که در روزگار مؤسس آن با تلفیق توأمان قدرت مادی و معنوی استقرار یافته بود، در اواخر دوره خود صرفاً به بافته‌های ذهنی و توهم قدرت دچار شده و از قدرت عینی تأثیرگذار بی‌بهره شده بود. حمله افغان‌ها و سقوط اصفهان، ضعف درونی نظام صفوی (ر.ک: جعفریان، 1372) را آشکار نموده و توجه عمومی را معطوف قدرت‌های ملموس کرد. زور بازوی جنگاوران و شمشیر برآن طوایف و قبایل، تعیین‌کننده حکومت و سرنوشت سیاسی مردم شد و ملاک‌های قدرت مادی خودنمایی نمود و این وجه عمده مادی‌گرایی قرن دوازدهم محسوب می‌شود؛ هرچند که وجوه دیگر آن را از جمله در عرصه شعر و ادب می‌توان ملاحظه کرد.

این وضعیت مجالی برای اختلافات ذهنی و غیرواقعی باقی نمی‌گذاشت. نظام فقاقت شیعی مواجه با ابتلائات کمرشکن جامعه آن روز بود و باید مهبیای چنین مواجهه جدی می‌گردید. حاکمیت افغان‌های سنی متعصب در پایتخت شیعه و سپس سیاست‌های سخت‌گیرانه نادرشاه در برابر تشیع و روحانیت آن و در نهایت حکومت غیرمذهبی

کریم‌خان زند، بی‌حاصلی دعوای اصولی و اخباری را نشان داد و زمینه را برای راه‌سومی که مسیر اعتدال را در پیش گیرد فراهم کرد. در این قرن، فقه شیعه دوباره به مسیر طبیعی خویش بازگشت.

سیاست متعالیه

- سال اول
- شماره دوم
- پاییز 92

چکیده‌های
عربی و انگلیسی
(133 تا 146)

سقوط سلسله صفوی و موضع نقادانه در قبال آن سلسله، زمینه‌ای را فراهم کرد تا بتوان با نگاهی نو، خط‌مشی اعتدالی را در قبال دو جریان افراطی اتخاذ کرد. در فضای قرن دوازدهم هجری، روش اعتدالی نهضت اصولی‌ها، نقدی به نظام تک‌ساحتی صفوی بود. اصولی‌های قرن دوازدهم در پی شکل‌دهی قدرتی اجتماعی و مآلاً سیاسی بودند که نظام دوگانه‌ای را پدید می‌آورد که در عصر قاجاری تجربه شد.

برخی فقیهان آزاداندیش اخباری و البته متأثر از فقیهان اصولی، با انتقاد از روش افراطی دیگر فقیهان اخباری، نخستین ضربه را بر پیکر گرایش افراطی نواختند. فقیهان اصولی و در رأس آنان وحید بهبهانی (ر.ک: دوانی، 1362) نیز با تلاش بسیار و به شیوه‌ای استوار و علمی، افزون بر پاسخ‌گویی به نقدهای فقیهان اخباری و با توجه به این نقدها، پایه‌های تفکر اصولی را از نو بنیان نهادند. در این میان، نباید از تأثیر تفکر فلسفی بر تفکر اصولی غفلت ورزید که به رغم وزیدن تندباد گرایش افراطی اخباری، توان آن را برای رشد و ابداع افزایش داد و زمینه را برای ظهور مکتب وحید بهبهانی فراهم ساخت.

نداشتن ابتکار عمل برای زندگی سیاسی و اجتماعی، اقتدار اخباریان را در حوزه‌های علمی از بین برد و قرن دوازدهم هجری شاهد شکست قطعی آنها بود.

رابطه فقیه و عالم دینی با عامه مردم در نظام اجتماعی صفویه، یک رابطه علمی و به صورت رابطه محدث - مستمع یا مفتی - مستفتی بود و هنوز ابعاد اجتماعی این رابطه علمی ظهور نکرده بوده است. با وجود آنکه نهاد فقاها و علمای دینی در ذات خود مستقل از قدرت سیاسی بودند، ولی جایگاه اجتماعی آنها در حد همان نهاد علمی باقی مانده و وحدت نظام سیاسی را خدشه‌دار نمی‌کرد. پس از سقوط صفویه و با طرح جامعه فقهی توسط وحید بهبهانی، رابطه فقیه با مردم تحول پیدا کرد و تبدیل به رابطه «مرجع تقلید - مقلد» گردید. در این جامعه فقهی، هر کس باید مجتهد یا مقلد باشد و حتی حاکم نیز نمی‌توانست از این رابطه اجتهاد و تقلیدی برکنار بماند. این رابطه حکم فقیه را نافذ و فتوای او را لازم‌الاجرا می‌نمود. به عبارت دیگر، رابطه علمی بین مفتی و مستفتی، ابعاد اجتماعی و تأثیر سیاسی پیدا می‌کند.

جامعه فقهی، رونق استنباط‌های فقهی را به دنبال دارد و از آنجا که هر استنباطی اصولاً امری حدسی می‌باشد، لذا قرن دوازدهم را می‌توان مقطع عبور از فضای حسی‌گرایی سده قبل و گشایش باب حدسی حدس و نگاه‌های غیبی در جامعه دینی تلقی کرد.

نظام صاف و روشنی که در گستره قرن یازدهم، شریعت را در حد علمی ترویج می‌نمود، به فضای پرشور استنباط‌های فقهی و سایه روشن حدس‌های غیبی در پایان قرن دوازدهم و در طول قرن سیزدهم متحول گردید و استقلال جامعه مذهبی را نسبت به نهاد سیاسی به ارمغان آورد.

راه سلوک علمی و دینی با نیل به اقتدار و منزلت اجتماعی و حتی سیاسی یکی دیده شد و فراهم بودن امکان ورود در این عرصه برای همه طبقات اجتماعی و آحاد مردم، تحولی بزرگ محسوب می‌گردید. این باز بودن فضای اجتماعی، توأم با آزادی تفکر و اعتماد به توانایی‌های عقل انسانی در راه اجتهاد دینی، انقلابی اجتماعی و مآلاً سیاسی را زمینه‌سازی می‌کرد و همین‌طور جریان قدرت سیاسی را با روند پیچیده‌تر و ابهام‌آمیزی مواجه نمود. در واقع صورت‌بندی جدیدی از مناسبات اجتماعی را به وجود آورد که می‌توان در وقایع مهم قرن سیزدهم مشاهده کرد.

نتیجه‌گیری

شکل‌گیری ملیت یا پیدایش هویت سیاسی و اجتماعی در جوامع باعث می‌گردد که هر نسلی و هر دوره‌ای نیز دارای هویت مستقلی برای خود بشود و ممتاز از دیگر نسل‌ها و دوره‌ها مورد ارزیابی قرار گیرد. مهم‌ترین ملاک در ارزیابی‌ها هم عبارت از جستجوی میزان شکل‌گیری و البته چالش‌های هویت ملی خواهد بود. در نگاه این مقاله، قرن دهم هجری، دوره شکل‌گیری ملیت‌هاست و بدین‌سان سده یازدهم عبارت از رسوخ این حس ملی در ارکان زندگی فرهنگی، ادبی، علمی، سیاسی، اجتماعی و دینی می‌باشد. این تکاپوی ملی را اتفاقاً می‌توان در اختلاف نظرها و تعارضات علمی و اجتماعی و سیاسی ملاحظه کرد که علی‌رغم روح واحد ملی خودنمایی می‌کرد.

اما تاریخ نشان می‌دهد که آسیب‌های ناشی از این وضعیت، که شاید مهم‌ترین آن را بتوان در غرور کاذب اجتماعی جستجو نمود، تأثیر اساسی خود را بر جامعه ایران داشته است. وقایع قرن دوازدهم هجری از جمله سقوط سلسله صفوی و روی کار آمدن نادرشاه و کریم‌خان زند و همچنین وضعیت علمای دینی در آن دوران، نیاز به رهیافت‌های جدید فکری و سیاسی را آشکار نمود و حاصل آن عبارت از اتخاذ راه و روش اعتدالی بود که جهت‌دهنده فضای قرن سیزدهم می‌باشد. در واقع قرن دوازدهم هجری را می‌توان به‌نوعی دوره انتقالی از وضعیت با ثبات گذشته به وضع جدید عصر قاجاری نامید.

1. آصف، محمد هاشم (رستم الحکما) (1352ش)، *رستم‌التواریخ*، به اهتمام محمد مشیری، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
2. استرآبادی، محمد امین (بی‌تا)، *الفوائد المدنیة*، قم: انتشارات اسلامی.
3. استرآبادی، میرزا مهدی (1341ش)، *تاریخ جهانگشای نادری*، تهران: انجمن آثار ملی.
4. الگار، حامد (1369ش)، *دین و دولت در ایران (نقش علما در دوره قاجاریه)*، ترجمه ابوالقاسم سری، چاپ دوم، تهران: توس.
5. براون، ادوارد (1375ش)، *تاریخ ادبیات ایران (از صفویه تا عصر حاضر)*، ترجمه بهرام مقدادی، چاپ دوم، تهران: مروارید.
6. جعفریان، رسول (1372ش)، *علل برافتادن صفویان، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.*
7. _____ (1370ش)، *دین و سیاست در دوره صفویه*، قم: انصاریان.
8. دوانی، علی (1362ش)، *وحید بهبهانی*، تهران: امیرکبیر.
9. روملو، حسن (1357ش)، *احسن‌التواریخ*، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران: [بی‌نا].
10. سبحانی تبریزی، جعفر (1382ش)، *المحقق الکرکی رجل العلم و السیاسة*، قم: مؤسسه امام صادق(ع).
11. سیوری، راجر (1366ش)، *ایران عصر صفوی*، ترجمه کامبیز عزیزی، چاپ دوم، تهران: سحر.
12. شعبانی، رضا (1369ش)، *تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه*، [بی‌جا]، [بی‌نا].
13. شکری، یدالله (به اهتمام) (1363ش) *عالم‌آرای صفوی*، چاپ دوم، تهران: اطلاعات.
14. صدرالمآلهین، محمدبن ابراهیم (1389ش)، *الشواهد الربوبیه*، ترجمه و تفسیر: جواد مصلح، چاپ پنجم، تهران: سروش.
15. طهرانی، آغابزرگ (1372ش)، *الکواکب المنتشرة فی القرن الثانی بعد العشرة*، تحقیق: علی نقی منزوی، تهران: دانشگاه تهران.
16. فتح‌الهی، محمدعلی (1391ش)، *شکل‌گیری ملیت ایرانی*، تهران: علمی فرهنگی.
17. فرهانی منفرد، مهدی (1377ش)، *مهاجرت علمای شیعه از جبل عامل به ایران*، تهران: امیرکبیر.
18. فلسفی، نصرالله (1369ش)، *زندگانی شاه عباس اول*، چاپ چهارم، تهران: علمی فرهنگی.
19. لکه‌هارت، لارنس (1368ش)، *انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران*، ترجمه مصطفی قلی عماد، چاپ سوم، تهران: مروارید.

- 20 لمبتون، ا.ک.س (1377ش)، مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، چاپ چهارم، تهران: علمی و فرهنگی.
- 21 ملک، سرجان (1380ش)، تاریخ ایران، ترجمه میرزا حبیب حیرت، تصحیح قمی نژاد، چاپ اول، تهران: افسون.
- 22 میراحمدی، مریم (1369ش)، دین و دولت در عصر صفوی، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
- 23 هنوی، جونس (1377ش)، زندگی نادرشاه، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، چاپ سوم، تهران: علمی فرهنگی.
- 24 جعفریان، رسول (1366ش)، «رویارویی ققیهان و صوفیان در عصر صفوی»، کیهان اندیشه، ش 14: 25-4

فصلنامه

علمی

پژوهشی

سینا

of SID